



عبدا‌لحمید شهربابی، **مسوول تحقیقات** و **بررسی** خانه **آمریکای لاتین** معتقد است نتایج انتخابات ونزوئلا واقعیتی را **سیاوش رز مند** بیش نبود و حتی افزایش آرای اپوزیسیون هم دلایل خاص خود چون **کمک‌های مالی** **کشورهای مثل ایالاتمتحده** به مخالفان و شوک مردم ونزوئلا از مرگ **هوگو چاوز** را داشت. او که ناظر بین‌المللی انتخابات ونزوئلا بوده، در رابطه با تعریف **مادام‌العصری** حکمرانی در کوبا و ونزوئلا می‌گوید: یک نفر بنابر سوابقی که دارد و مبارزاتی که انجام داده، با حمایت، میل و اراده یک ملت مسلولیتی را در راس حکومت می‌پذیرد. آیا می‌شود یا صحیح است که به دلیل تعریف تحریف‌شده از دموکراسی آن شخص از مسوولیتی که به او محول‌شده شانه خالی کند؟ در ذیل مبسوح **گفت‌وگوی** (شرق) با **عبدالحمید شهربابی** آمده است:

✎ **اول می‌خواهم نظر تان را راجع به انتخابات ونزوئلا بدانم، اینکه اصلا نظر شما این است که واقعا مادورو رای اکثریت را آورد و رای ۵۵درصدی رای واقعی او بود؟**
در رابطه با انتخابات ونزوئلا فکر می‌کنم چیزی که خوب باشد به آن توجه شود همین واقعیت است که امروز در آمریکای لاتین، در ونزوئلا و دیگر کشورهای آن منطقه آرای مردم است که تعیین می‌کند چه کسی روی کار بیاید این شاید عادی به‌نظر برسد ولی داریم از منطقه‌ای صحبت می‌کنیم که بین سال‌های ۱۹۰۲ تا ۲۰۰۲ یعنی طی صمدسال فقط در ۲۵کشور آن ۲۲۷کودتای نظامی صورت گرفته است. در حقیقت ایالات‌متحده تصمیم می‌گرفت که چه کسی کجا حکومت کند یا اینکه هر قرن بیستم فقط در کشور بولیوی ۵۶ کودتای نظامی داریم. ۷۰درصد کودتاهای نظامی که در منطقه آمریکای مرکزی و کارایب به وقوع پیوسته، با دخالت مستقیم ایالات‌متحده بوده و در بقیه موارد هم آمریکا در پشت‌پرده نقش داشته است. ۵۰سال پیش یعنی در سال ۱۹۶۲، در ۶۲درصد از کشورهایی که جامعه آمریکای‌لاتین، آفریقا و خاورمیله و آسیای جنوب غربی را تشکیل می‌دهند، حکومت‌های دیکتاتوری نظامی سر کار بودند. قبایل این آمار با وضعیت امروز، وسعت تغییر ارئشان می‌دهد.شدن این جریان بعدها به مرور کاسته می‌شود.طی دهه ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ میلادی، در سال ۱۹۸۳ کشور مستقیم آمریکا به گرانادا و در سال ۱۹۸۹ دخالت نظامی آمریکا در پاناما صورت می‌گیرد و آن وقت این وضعیت با حضور و نقش‌آفرینی مردم در صحنه سیاسی دگرگون می‌شود، تا جایی که امروزه، عامل اصلی در تعیین حکومت‌های اکثر کشورهای آمریکای لاتین آرای مردم است. حالا اینکه انتخابات در هریک از این کشورها چقدر دموکراتیک است یا نیست، بنده دیگری است، ولی به هر جهت انتخابات است که تعیین می‌کند چه حکومتی سر کار بیاید.
بله، در رابطه با اینکه آیا واقعا آرای مردم بود که منجر به انتخاب مادورو شد، طبعاً کسى مثل من یا شخصی دیگر که حامی جنبش بولیواری و نیروهای انقلابی در ونزوئلا هستند قاطعانه در این زمینه پاسخ‌نخنان مثبت است. ولی خوب است ببینیم اینهایی که به‌طور سنتی مخالف جبهه مقاومت و انقلابی‌گری بوده‌اند در این رابطه چه‌نظری دارند.
جیمی کارتر، رئیس‌جمهور سابق آمریکا در این زمینه اظهارنظر معروفی دارد. او می‌گوید فرایند انتخابات در ونزوئلا دموکراتیک‌ترین فرآیند انتخابات در کره ارض است. بنده خودم در انتخاباتی که چاوز برنده شد به‌عنوان ناظر بین‌المللی حضور داشتم. در آنجا می‌بینید که بدنهای که ناظر بر فرآیند انتخابات است آنقدر اعتبار دارد و مورد قبول جامعه ونزوئلاست که حتی حزب اصلی اپوزیسیون از این بنده می‌خواهد که بر انتخابات داخلی‌اش نظارت داشته باشد. این به‌لحاظ کلی است و به‌لحاظ تکنیکی، شمارش آرا در انتخابات هم الکترونیکی است و هم دستی. چندین مرحله بررسی و آزمون مجدد هم وجود دارد برای اینکه اطمینان حاصل شود که آرای مردم به‌طور واقعی شده‌می‌شود. انتخابات سالم است و نتایج آن مورد دارد.

اپوزیسیون در این انتخابات، ۴۸درصد آرا را از آن خود کرد؛ رقیم که در مقایسه با دوره‌های پیشین کم به‌نظر نمی‌رسد و یک نشانه هم تلقی می‌شود، اینکه شمار مخالفان حکومت کم نیستند، نظر شما در این مورد چیست؟

در رابطه با آرای ۴۸درصدی اپوزیسیون به چند نکته می‌توان اشاره کرد. اول اینکه، اختلاف آرا در انتخابات خیلی کم بود و اپوزیسیون رای بالایی داشت. ولی معالوصف برنده انتخابات نیروهای حامی چاوز یعنی چلوست‌ها بودند و این یک واقعیت است. البته این یک نمونه منفرد و موردی خاص نبود. در تمام انتخاباتی که از ۱۹۹۸ در ونزوئلا برگزار شده که فکر می‌کنم تا امروز بالغ بر ۱۵ر انتخابات در سطح ملی بوده، در همه آنها به غیر از یک انتخابات که رفراندم برای ایجاد برخی تغییرات در قانون اساسی ونزوئلا بود، نیروهای طرفدار چاوز برنده انتخابات بودند.اند انتخاباتی که منجر به پیروزی مادورو می‌شود در شرایطی برگزار می‌شود که هنوز مردم در شوک ناشی از مرگ چاوز هستند، جامعه‌ای که در شوک است تمکین‌العمال خاص دارد.

✎ **این شوک به سمت اپوزیسیون واکنش نشان داده؟**

تحلیل‌های زیادی وجود دارد که چرا آرای اپوزیسیون در انتخابات آرا بالا بود، وجوه مشترکی هم در این تحلیل‌ها هست. من به برخی از آنها اشاره می‌کنم. یکی همان شوک است. یک عامل مؤثر دیگر تبلیغات بود. تبلیغات یک عنصر مهم در انتخابات است. اینکه انواع تبلیغات در هر انتخابات چقدر نقش تعیین‌کننده دارد موجب دیگری است، ولی در اینکه مؤثر است شکی نیست. بگذارم چند مشخص ترت صحبت کنم. در همه انتخابات برگزار می‌شود، تبلیغات شدیدی به راه می‌افتد، اکثر رسانه‌ها در اختیار اپوزیسیون است، طبق تبلیغات آنها که حجم زیادی هم دارد، اگر مادورو انتخاب شود جامعه ونزوئلا به سمت فقر و فلاکت خواهد رفت، اگر مادورو انتخاب شود، امکان خالت و کودتای نظامی آمریکا وجود خواهد داشت.از مادورو لولو خورخوره می‌سازند. اینها واقعیت‌است و می‌توانید بررسی کنید و رونمایی‌ان را دوره را ورق ببزید. البته همین نوع تبلیغات در زمان چاوز هم بود، ولی حکومت چاوز تمام ۱۴ ساله داشت و با توجه به شناخت مردم، تاثیر تبلیغات مسجوم علیه چاوز کمتر بود. نکته دیگری که بسیار جالب است و من ندیدم که رسانه‌های ایران به آن توجه کرده باشند این است که در این انتخابات، بسیاری از شعارهای انتخاباتی اپوزیسیون شعارهای چاوز است یعنی اپوزیسیون با این ادعاهای ید که در زمینه رسیدگی به محرومان و فقرا ما بیشتر از چاوز قدم برخواهیم داشت. محبوبیت بالای برنامه‌های چاوز برای گسترش عدالت اجتماعی باعث می‌شود که اپوزیسیون مدعی حمایت و تداوم‌بخشیدن به این برنامه‌ها شود. یک موضوع دیگر که برای بالای اپوزیسیون تاثیر داشت، ناراضی عمیق مردم از فساد موجود در برخی از دوایر حکومتی و نرخ بالای جنایت در ونزوئلاست. کاراکاس یکی از بالاترین نرخ‌های جنایت را دارد. در هرجای دنیا، معمولاً مشکلات به اسم حکومتی که روی کار هست ثبت می‌شود و تلقی مردم این است که مسوولیت و مشکلاتی که در جامعه وجود دارد ناشی از عملکرد حکومت وقت است. باز هم دلایل دیگری برای رای اپوزیسیون وجود دارد. مثلا ً ۵۰میلیون دلاری که برای انتخابات تبلیغات و سازماندهی در اختیار آنها قرار داد و مستبدان مربوط به این موضوع هم توسط حکومت ونزوئلا رای می‌شود. یعنی ایالات‌متحده ۵۰میلیون دلار به نیروهای اپوزیسیون می‌دهد که تبلیغ کنند در صورت پیروزی مادورو یک لولو سر کار می‌آید و ارزش پول ملی از بین می‌رود و تورم غوغا خواهد کرد. خب این نوع تبلیغات در مردم و بالاخص در میان طبقات متوسط تاثیر خودش را دارد. یک عامل دیگر آن است که این برداشت در میان بخشی از رای‌دهندگان بود که شاید با انتخاب رقیب مادورو تنش سیاسی موجود در ونزوئلا کاهش پیدا کند. علت دیگر، فقدان چاوز بود. چاوز دنیا را ترک کرده بود و در صحنه انتخابات حضور نداشت. چاوز شخصیتی کارزماتیک بود و در افکار عمومی و ملت ونزوئلا به‌عنوان شخص چاوز نفوذ داشت، سوبلیق مبارزاتی خودش را داشت، جای خاص خودش را در دل مردم بالاخص در اقشار محروم و مستضعف جامعه داشت و نمی‌توان محبوبیت او را با هیچ شخصیت دیگری در ونزوئلا مقایسه کرد. عامل دیگر اینکه در دوره حیات چاوز اسحاج و اتحاد بیشتری در جنبش بولیواری وجود داشت. برخی از ناسی که حاکی از بروز پاره‌ای از اختلافات بین نیروهای حامی چاوز بود هم در افزایش نسبی آرای اپوزیسیون تاثیر گذاشت. یعنی همه این عوامل را که در کنار هم ببینید می‌تواند توضیح دهد که آرای افت چلوست‌ها در آخرین انتخابات ریاست جمهوری ونزوئلا ناشی از چه بود.

گفت‌وگوی «شرق» با مسوول تحقیقات و بررسی خانه آمریکای لاتین

دموکراسی کوبایی



عکس: آنتون رهبین شرق

✎ **کمی بیرون تر از ونزوئلا نگاه کنیم، تقریباً موقعیت همه کشورهای محور مقاومت آمریکای لاتین منززل شده، نه اینکه بگوییم در خطر هستند نه، ولی الان در اروگوئه هم می‌بینیم که محبوبیت رئیس‌جمهوری چپ‌گرای آن پایین می‌آید، خیلی موقع‌ها همان طبقه متوسط به این سیاست‌های اصطلاحاً چپ‌رهبان واکنش نشان می‌دهد. در وضعیت امروز آمریکای لاتین کجا ایستاده و این کشورهای اصطلاحاً مقاومت در چنین شرایط یک جای دنیا ایستاده‌اند؟**

شما تاریخ آمریکای لاتین را که نگاه می‌کنید، بعد از مقطع پیروزی انقلاب کوبا که یک رویداد تاریخی در آن منطقه صورت می‌گیرد و ملت کوبا از نظام سلطه جهانی می‌شکند و یک سیستم دیگری را مبتنی بر تأمین خواست‌ها برای مردم انتخاب می‌کند، برای سالیان سال انقلاب کوبا نتهاست. یعنی صرفاً یک کشور است که در آن منطقه وسیع به استقلال واقعی دست پیدا می‌کند، روابطش را با نظام امپریالیستی قطع می‌کند و سیاست‌های دیگری را که در آن چارچوب نمی‌گنجد در پیش می‌گیرد. اما در سال ۱۹۹۸ یک رویداد تاریخی دیگر در آمریکای لاتین به وقوع می‌پیوندد که به نظر من یک نقطه عطف دیگر است. وقتی سال‌ها از یک رویداد تاریخی می‌گذرد، یعنی از ۱۹۹۸ تا حالا که ۱۵سال گذشته، بهتر می‌شود قضاوت کرد که آیا به قدرت رسیدن چاوز نقطه عطف بوده یا نه. از آن زمان، آمریکای لاتین وارد مسیر و جریان تاریخی دیگری می‌شود. منطقه دستخوش تحول تاریخی می‌شود و سوال این است که عنصر اساسی این تحول چیست؟

شما اکثریت قریب به اتفاق مردم بومی منطقه را می‌بینید که در یک دوره طولانی تاریخی از صحنه سیاست زنده می‌شوند. قبلاً اشاره شد به کودتاهای نظامی و نقشی که ایالات متحده در این منطقه ایفا می‌کرد، یعنی اینکه تا قبل از پیروزی انقلاب کوبا، آمریکای لاتین کاملاً تحت سلطه آمریکا بود. در حقیقت جایگاه اقتصادی و سیاسی هریک از کشورهای منطقه با نوع و میزان روابط آن کشور با آمریکا و نظام امپریالیستی تعریف و تعیین می‌شد و انتخاب دیگری هم وجود نداشت. این وضعیت اکنون دگرگون شده است. جریان وابستگی کل منطقه آمریکای لاتین به امپراتوری آمریکا دیگر مثل قبل نیست و حکومت‌های مستقل از کاخ سفید واشنگتن علاوه بر کوبا و ونزوئلا در نیکاراگوئه، بولیوی، اکوادور و اروگوئه به قدرت رسیده‌اند و حرکت استقلال‌طلبانه ملتها در دیگر کشورهای منطقه نیز شکل گرفته و این حرکت هم‌زمان با بحران نظام امپریالیستی در حال تعمیق شدن است. شخص چاوز و منش و خطمشی و برنامه‌ای که چاوز تعریف می‌کند، نقش اساسی در این تحولات ایفا می‌کند. عناصر تشکیل‌دهنده برنامه‌ای که چاوز در پیش می‌گیرد چیست؟ چهار سرفصل اصلی را می‌توانیم در این جریان به‌عنوان شاخص‌های سیاست چاوز شناسایی کنیم. شاخص‌هایی که به صورت فراگیر در میان مردم آمریکای لاتین محبوبیت پیدا کرده و بر سیاست‌های احزاب چپ و حتی راست‌مذهبی در این نهادهای توسط خود مردم انجام می‌شود. داریم از ۴هزار سنتی آمریکای لاتین که در بعضی کشورها برای بیش از نیم‌قرن قدرت حکومتی را در دست داشتند، اکنون یا از صحنه سیاست خارج شده یا اینکه نقش کمتر‌نگری دارند. چهارعنصر اصلی سیاست‌های چاوز کدامند؟ اول اینکه چاوز می‌آید و زمینه‌ای را فراهم می‌کند که نیروهای محروم جامعه وارد صحنه سیاست شوند. مصداق‌هایش چیست؟ برای اولین‌بار نهادهایی در ونزوئلا شکل می‌گیرند که نوع فعالیت، برنامه‌ریزی، مدیریت و سازماندهی در این نهادهای توسط خود مردم انجام می‌شود. داریم از ۴هزار

جریان جوان‌گرایی و کادرسازی، مس‌ها با پیش در کوبا آغاز شد و این یکی از دستاوردهای بزرگ انقلاب کوبا است. این جریان تا آنجا جلو می‌رود که ترکیب رهبری حزب کمونیست و دولت کوبا به نفع جوانان دگرگون می‌شود. اکثریت قریب به اتفاق کادر مرکزی رهبری کوبا در زمان انقلاب، با زنده نبودن یا اینکه آنقدر بچه بودند که چیزی از انقلاب به یاد نمی‌آورند

شورای محلی و همین‌طور تعداد فرایندهای از تشکلات کارگری و روستایی و سازمان‌های جوانان و زنان صحبت می‌کنیم. در اینجا دو جریان در کنار هم اتفاق می‌افتد. یکی نقشی است که خود این نهادهای در بررسی و اتخاذ راجل‌های عملی برای حل مشکلات مربوط به حوزه فعالیت‌شان دارند و دومی، اقداماتی است که دولت در حمایت از این نهادهای خواست‌هایشان انجام می‌دهد. اینها مکمل یکدیگرند و هر دو مهم هستند. این نحوه سازماندهی اجتماعی بسیار بااهمیت است، چرا که یک موقع است که شما نهادهای را دارید که در تناقض و تقاد با حکومت ایجاب می‌شود و یک موقع است که حکومتی دارید - مثل حکومت چاوز - که مهم‌ترین شاخص برنامه‌اش این است که تشویق و ترغیب کند شکل‌گرفتن اینگونه نهادهای مردم‌پندار.

دومین عنصر اصلی برنامه چاوز، تأمین رفاه اجتماعی است که از طریق ماموریت‌های اجتماعی انجام می‌شود. به شاخص‌های نتایج و دستاوردهای برنامه رفاه اجتماعی بعداً اشاره خواهم کرد. عجالتاً اجازه دهید به دو عنصر اصلی دیگر برنامه چاوز بپردازیم. ولی قبل از آن فقط به یک نمونه از برنامه‌های رفاه اجتماعی چاوز اشاره می‌کنم. در کاراکس که بروید به بخشی از شهر بالای چند تپه مرتفع محلاتی وجود دارد که به زانغوشین‌ها دوران ش‌های بی‌شاهت نیستند و فقیرترین مردم شهر در این محلات زندگی می‌کنند. البته این محلات در دوران چاوز بازسازی شده و وضعیتشان کاملاً بهبود یافته است. قبل مردمی که در روز هشت تا ۱۲ساعت و حتی بیشتر کار می‌کردند، مجبور بودند که بعد از خستگی ناشی از کار، نفس‌نفس‌زن با پای‌پیاده برای چند ساعت استراحت به بالای تپه‌ها بروند تا به محل سکونت خود برسند. ولی حالا، چاوز در این قسمت از شهر تله‌کلین زده و مردم به راحتی از این مسیر سخت عبور می‌کنند و با این تسهیلات بسیاری از آنان برای چاوز دعا می‌کنند و این در حالی است که تله‌کلین معمولاً یک وسیله نقلیه لوکس است که از آن بیشتر برای تفریح و گردشگری استفاده می‌شود. عنصر سوم، انتخابات است. یعنی این بلور که برای تعیین سرنشت ملت باید به فرآیند

جهان

نگاه

ساختر سیاسی اقتصادی آرژانتین

آرام محمودیان

آغاز قرن ۱۶ بود که اسپانیایی‌ها در راستای تقسیم دنیا بین خود و پرتغال در رویای تصرف کوه‌های نقره قدم به خاک آرژانتین گذاشتند، اسپانیایی‌ها هرچند انطور که در روِیا می‌دیدند در آرژانتین کوه‌های نقره نیافتند اما برای خود ساکنان آرژانتین این خطه خالی از لطف نبود. آرژانتینی‌ها پس از اس‌فقرن استعمار، اولین ملتی بودند که موفق شدند از استعمار غربی نجات پیدا کنند و طعم استقلال را بچشند. تاریخ آرژانتین پیچ‌خم‌های بسیاری به خود دیده است، آرژانتین، تاریخی مملو از کودتاهای خونین نظامیان دارد، هنوز چندی از استقلال آرژانتین نگذشته بود که در سال ۱۹۳۰ آرژانتین اولین دولت مردمی آرژانتین را سرنگون کردند، دروایی سیاه که تا سال ۱۹۴۶ باقی ماند تا اینکه در ۱۹۴۶ بهار کوتاه دموکراسی برای آرژانتینی‌ها به دیگار آمد، بهاری که پس از ۱۶سال بار دیگر خزان دیکتاتوری نظامیان در نتیجه کودتای ۱۹۶۶ را به خود دید. کودتای ۱۹۶۶ ادوار تاریکی را برای آرژانتین به همراه داشت. آغاز دورانی که تا ۱۹۸۳ با سرنگونی حکومت نظامی ژنرال گالتیاری و به قدرت‌رسیدن حکومت مردمی در ۱۹۸۳ تحت رهبری راول آل‌فونسین به طول انجامید. اما به قدرت‌رسیدن الفونسین، بحران‌های آرژانتین را تملی نبخشید، زیرا که آرژانتین از اواخر دهه ۱۹۷۰ یک استقراض عمومی را به‌بار آورده بود و عواض یک تورم بالا مبتلا شده است. اولین اقدام آرژانتینی‌ها برای بهبود وضعیت‌اقتصادی تعیین‌مبادله‌تثبیت‌شده یزو با دلار آمریکا‌ست که رشد پایه پولی را محدود کرد. سپس دولت به همورسازی مسیر تجارت، آزادسازی تجارت، قانون‌زایی و خصوصی‌سازی پرداخت اما شوک‌های خارجی و ناتوانی‌های سیستم، منافع حاصل را کاهش داد و موجب شد تا از سال ۱۹۹۵ تا فاروپاشی در سال ۲۰۰۱، نتیجه آن تلاش‌ها در اثر حرکتی آرام متلاشی‌شود اما از سال ۲۰۰۲ به بعد، بهبود در وضعیت بخش‌های فقیرتر و نیز یک بازگشت صحنه در طبقه متوسط جامعه پدید آمد. در سال ۲۰۰۳، سیاست‌های جایگزینی واردات و صادرات فرانیده با تورم پایین‌تر و اقدامات‌اقتصادی گسترده همراه شد و جهش را در تولید ناخالص ملی هدف گرفت. این سیاست تا سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۷ نیز با ایجاد میلیون‌ها شغل و تشویق به مصرف تولید داخلی تکرار شد. فرار سرمایه‌کاشی یافت و سرمایه‌نکاری خارجی به آرامی بازگشت. تزریق ارز خارجی از صادرات، یک مازاد تجاری هفگفت ایجاد کرد. در سال۲۵،۲۰۰۲درصد از جمعیت در زیر خط فقر بودند، اما آخرین گزارش در اگوست۲۰۰۶، سطح ۳۱درصد فقر را نشان می‌دهد.همین‌طور، بیکاری که بیش از ۲۵درصد بود تا ژوئیه ۲۰۰۶ به ۱۸درصد رسید. تولید سرانه ناخالص ملی به ازای هر فرد از نقطه اول تا پیشتر، آیا صحیح است، قبل از رکود در سال ۱۹۹۸، در قدرت خرید از مقایل پیش‌تر رفته است. از سوی دیگر اقتصاد در سال ۲۰۰۲ نزدیک به ۹درصد، در سال ۲۰۰۴، ۹درصد و در سال ۲۹،۲۰۰۵درصد رشد کرده است. در سال ۲۰۰۶، بدهی‌های خارجی ۶۸درصد تولید ناخالص ملی بوده و به آرامی در حال کاهش است. اقتصاد آرژانتین که در بی‌بحران پولی و اقتصادی سال ۲۰۰۲ در حال فروپاشی بود موفق شد تحت ریاست‌جمهوری نستور کیشنر، رئیس‌جمهوری آرژانتین که در سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ ریاست‌جمهوری این کشور را برعهده داشت همه بدهی آرژانتین، مبلغ ۹۵میلیارددلار، را به صندوق بین‌المللی پول پرداخت کند. پس از ۲۰۰۷ آرژانتین عصری جدید به خود دید، کریستینا فرناندز بر نایب‌رئیس‌جمهوری در سال ۲۰۰۷ میلادی به عنوان جانشین همسرش، نستور کی‌رشنر موفق شد به کاخ ریاست‌جمهوری راه یابد. در سال ۲۰۱۱ نیز وی با اکثریت آرا در سمت خود ابقا شد. بر طبق قنون اساسی آرژانتین، رئیس‌جمهور اجازه ندارد برای سومین‌بار در انتخابات شرکت جوید، اما حزب کی‌رشنر درصدد است که با تغییر قانون اساسی راه را برای انتخاب وی، برای سومین‌بار فراهم کند که این امر اعتراضات گسترده‌ای را در کشور به دنبال داشت. است.

ادامه در صفحه ۱۰

ادامه از صفحه ۷

پایان سیاه موج ارغوانی لاتین

در همان سال در بولیوی اوو مورالس رئیس‌جمهور شد؛ قهرمان بومی‌ها و مخالف سرخست واشنگتن. او هم به اصلاحات گسترده ارضی دست زد و تلاش کرد در آمد حاصل از ثروت گاز را به روستاییان هم برساند. باز در همان سال، رافائل کوره آ در اکوادور پیروز شد. کسی که در مخالفت با برنامه‌های صندوق پول برای اکوادور رئیس دولت شد و به خصوصی‌سازی‌های پیشنهادی آن پایان داد. به این ترتیب منطقه‌ای که فعالان چپش در آزار پیوسته بودند، رهبران پرشمار چپ را به خود دید. به گونه‌ای که در سال ۱۷،۲۰۰۹ رهبر ۲۰ جمهوری منطقه دولت‌های چپ با متمایل به چپ داشتند. اما شمار قابل توجهی از آنان پس از انتخاب‌شدن در فرآیند دموکراتیک به تمرکز قدرت و سرکوب مخالفان روی آوردند. روندی که سرکوب‌های راستگرایان در دهه‌های پیش توجیه‌گر آن نبود. با این همه و با وجود شباهت‌های بسیار در آرمان‌ها و روش‌های اجرایی، حالا هم منطقه، همان قدر که قبلاً رنگارنگ بود، حالا هم چهل‌تکه و متفاوت است.

ب- **ناهم‌گونی موج ارغوانی**

رنگارنگی آشکار است. کوبا واپسین یادگار جنگ سرد است. جنگی که البته حالا گهگاه با جاسوس‌بازی و حالا با سوریه گرم‌تر شده اما هرگز مانند گذشته نیست. کوبا مانند کره‌شمالی قدرت ارثی دارد. راسول که فیدل را پدر می‌خواند هم حالا با درس‌های بزرگ و زیاد روبه‌روست. اصلاحاتی هم که پس از بهارغربی در سلسله‌مراتب قدرت، در سازوکارهای مبارزه با فساد، در محدودکردن مدت منصبداشتن مقامات و در اعطای آزادی‌هایی مانند معامله مسکن و خودرو انجام شده جواب نداده‌اند.

کوبا چیزی به‌جز نظام درمان‌اش برای افتخار ندارد. به قول هکتور اباد، داستان‌نویس، در مقاله‌ای در گاردین حالا می‌بینیم که پدری پسر خود را دافن می‌کند، به‌رغم همه به اصطلاح معجزات پزشکی کوبا. ونزوئلا مانند کوبا نیست. اینترنت دارد و شبکه‌های تلویزیونی خصوصی احزاب آزادند. اما چنان‌که سختش رفت چاوز هم در مسیر خودکامگی اقتصاد را هم ناپود کرد. فقر حالا بیشتر از ۱۰ سال پیش است. اما از این بدتر هم هست. دنیل اورتگا، رئیس‌جمهور نیکاراگوئه را در نظر بگیرید که متهم به تجاوز مکرر ظرف ۲۰ سال به دختر خودنمایش شده و در روز جهانی زن در مراسم خاکسپاری چاوز شرکت می‌کند؛ کسی که تمام شاخه‌های قدرت را در دست گرفته است. از طرف دیگر حوزه پیه موزیکال، رئیس‌جمهور اروگوئه را داریم. از چریک‌های سابق که حقوقی در یافتن نمی‌کند، غایبش را خودش می‌یزد و اهل تشریفات نیست. او تاکنون با آزادی‌های اساسی مخالفت نکرده است. کسی مشابه او در سبک زندگی اما با اندیشه‌ای متفاوت در بولیوی رئیس‌جمهور است، اوو مورالس از بومیان کشور که پس از قرن‌ها استعمار سرخ‌پوستان از سوی اقلیت سفید به قدرت رسیده است؛ کسی که گمان می‌کند مواهیش نمی‌ریزد چون فسئفودنمی‌خورد؛ از برزیل اما بیشتر خواهم گفت. لوئیز آناسیو لولا دا سیلوا و جانشینش هر دو از جیش‌های سوسیالیستی می‌آیند اما کاملاً تکنوکرات هستند. برزیل واژگونه اروگوئه است؛ کشوری پر از شادی. رافائل کوره‌ای اکوادور هم هست؛ معامله‌گر نفتی که ایستگاه‌های رادیو محلی را می‌بندد، مطبوعات را تهدید می‌کند و به جولیان آسائز پناهندگی می‌دهد و کرچتر آرژانتین، وارث پرون و برونیسم؛ کسی که رفاه و فساد را آمیخته است؛ کسی که بر چاوز تاثیر گذاشته و از او تاثیر پذیرفته است.

ج- **شاخه‌های موج جدید چپ‌گرایی**

باوجود این رنگارنگی و باوجود آرمان‌های مشترک اما دو شاخه چپ را می‌توان در آمریکای لاتین برجسته کرد. برای این دو شاخه می‌توان در نماد برزیل و کوبا ونزوئلا را گزینش کرد؛ شاخه‌هایی که هر چند هر دو چپ نام می‌گیرند، در تبار و در چشم‌انداز دگرگونه‌اند.

۱- **چپ پراگماتیک و چپ انقلابی**

خورخه کاستاندا، در سال ۲۰۰۶ در مقاله‌ای در فران‌افیز وژیگی‌های این دو شاخه را باز کرد. شاخه نخست چپ پراگماتیک و عملگراست؛ شاخه‌ای که امروز شامل دولت‌هایی مثلا برزیل، پرو و اروگوئه می‌شود. اینها دولت‌هایی هستند که از نظر سیاسی با چپ سنتی فاصله بسیار دارند. اینها دولت‌هایی‌اند که کاستاندا، مدرن، روشنفکر، اصلاح‌طلب و چپ‌انگرا (لینترناسیونالیست)؛ شاخه دوم همان شاخه سیاست‌رورزی به سبک کوبا و ونزوئلاست که حالا کشورهایی چون اکوادور، بولیوی و تا حدی آرژانتین بیرو آن هستند؛ شاخه‌ای به قول کاستاندا متأثر از سنت قدیمی پوپولیسم در آمریکای لاتین، سیاست‌های ملی‌کردن دارایی‌ها، خشن و با فکر بسته. اینها دولت‌هایی‌اند که گرچه به‌طور دموکراتیک به قدرت رسیده‌اند اما پس از به قدرت‌رسیدن بر تمرکز قدرت و بر سرکوب کم‌بازده مخالفان کوشیده‌اند. چاوز بر آن بود که تا سال ۲۰۲۰ رئیس‌جمهور باشد، اوو مورالس، رئیس‌جمهور بولیوی در سال ۲۰۰۶ در اندیشه دور سوم بوده، همین‌طور رافائل کوره آ، رئیس‌جمهور اکوادور و کریستنا فرناندز کرچتر، رئیس‌جمهور آرژانتین، برادران کاسترو هم که از سال ۱۹۵۹ در قدرتند.

۲- **عملکرد واقعی دو شاخه**

موج ارغوانی در واقع به نوعی نتیجه بحران‌های مالی روسیه و شرق آسیا در دهه ۹۰ بود. با بحران‌های مالی، آمریکای لاتین هم در رکود فرورفت و افول اقتصادهای با رشد سریع فقر را افزایش داد. نتیجه «نیم دهه از دست‌ترقه» پشتیبانی طبقه متوسط از کسانی چون چاوز با شعارهایی متفاوت بود. آنچه به این چپ در ابتدای کار یاری رساند و بعد برایش دردرس‌ساز شد، بهای بالای نفت بود. خیز قیمت طلای سیاه خزاندهای آمریکایی چپ را بدون آنکه آنها برنامه‌ریزی اقتصادی و یوزای کرده باشند پر کرد و امکان هزینه‌کردن در خدمات اجتماعی را بالا برد. اما همین‌جا هم پراگماتیسم و روولوشنیسم رخ می‌نمود. شاخه پراگماتیک که از سوسیال دموکرات‌های تکنوکرات تشکیل شده بود، هم به خدمات اجتماعی توجه ویژه نشان داد و هم ثبات اقتصادی را درنظر گرفت. اینها همان چپ‌های «کمونیست انتزاعی» بودند که پس از سقوط دیوار برلین به اشتباهات مکتب اعتزاز و آن را بازسازی کردند. از این‌روست که مثلا دیلما روسفی که خود عضو جنبش‌های چریکی بوده و کتاب‌های مارکس را می‌خواند، حالا برای سرعت‌بخشیدن به آمدسازای زیرساخت‌های لازم برای جام‌جهلی ۲۰۱۴ و المپیک ۲۰۱۶ فرودگاه‌ها را خصوصی می‌کند.

این شاخه همان شاخه‌ای است که در سال‌های گذشته رشد‌های اقتصادی بسیار بهتری را نسبت به هواداران سوسیالیسم انقلابی رقم زده است. اما شاخه دوم موج ارغوانی با همان پوپولیسم لاتین پیش رفت. کاستروها که سال‌ها تنها مانده بودند شادمان شدند و دوباره با بت‌های منطقه، در کنار چه‌گوارا و سیمون بولیوار، سوسیالیسم پوپولیستی ولی جواب نداد. پول‌های هنگفت نفتی با کمک‌های رفقای چپ نه به زیرساخت‌ها شد و نه وضعیت طبقه‌های فرودست را چرخاند. عملکرد چاوز که نماد موج ارغوانی برای بررسی مناسب است، به قول اریک فرانس‌ورت، معاون شورای آمریکا، «ونزوئلا پول را گرفت و گند زد»!

ادامه در صفحه ۱۰